

تزویر و عوامفریبی دیگر کارساز نیست



محمد راستی

اخیرا شیوا قاسمی پور "نماینده" مردم مریوان و سروآباد در مجلس شورای اسلامی ایران، سخنرانی "غرای" در مورد مصائب مردم این دو شهرستان کرده و خواهان رسیدگی شده است.

در این نطق نامبرده تمام تلاشش را میکند تا بلکه خود را در قالب "خودی" و "مدافع" مردم ستمکش نشان دهد. ایشان در سخنرانی خود رو به سایر نمایندگان میگوید که "تعجب نکنید اگر جنس مطالبات بنده با آنچه شما برای موکلین خود می خواهید متفاوت است و آن اینکه میان مردم این دو شهرستان اعتمادی نمانده، باید کاری کرد که اعتماد به مردم بازگردد. تلاش می کنم از این بیشتر مسئله استاندارد سنی از این دولت به آن دولت دست به دست نشود. از مسئله بیکاری و خرابی وضعیت جاده ها و کولبری و اوضاع نا به سامان هم می گوید"، اما در نهایت، کل نوشته ای که این خانم قرائت کرد هر چند برای خودش انشایی بیش نبود، تنها گوشه‌ای از مصیبت‌های مردم رنج‌دیده هستند. اشاره ای به بیکاری بخصوص بیکاری زنان و حتی با در دست داشتن مدارک عالی نکردند. زن کشی و جنایت علیه زنان که در سایه

سه جلوه‌ی زیبای انسانی از تهران تا کردستان!



جامعه قطبی شده ی ایران از یک طرف صف آراییی دولت نظامی ها و امنیتی ها از فرط استیصال و درماندگی شمشیر را از رو بسته و بگیر و ببندهایشان را گسترش می دهند و این تنها کاری است که از بیت رهبری و رییس دولت تا مجلسیان و دستگاه قضایی، بلدند.

صفحه ۳

احزاب ناسیونالیست کردی در ترازوی انتخابات

آسو سهامی

انتخابات پارلمانی در عراق روز یکشنبه ۱۰ اکتبر برگزار شد. نکته حائز اهمیت در این انتخابات اینست که علارغم آمارهای دروغینی که مسئولین حکومتی چه در سطح سراسری و چه در سطح کردستان ارائه دادند، باز هم نتوانستند میزان پایین مشارکت مردم عراق و به ویژه مردم کردستان را از اذهان عموم مخفی نگه دارند. بر اساس آمارهای ارائه شده تنها ۲۰ درصد از واجدین شرایط در این انتخابات شرکت کردند و علارغم تلاش رسانه های احزاب حاکم بر اقلیم کردستان، در وارونه نگاری این اتفاق حتی میزان رای های سوخته و سفید از جمع رای کلیه احزاب بیشتر بود.

صفحه ۶

موج جدید دستگیریه‌ها، ادامه سیاست ارباب جمهوری اسلامی

صفحه ۱۱

ریشه خودکشی‌ها در اردوگاه عبدالله

مهتدی

اینها نه یک سازمان سیاسی ناسیونالیست، که باندی تبهکارند!

محمد فتاحی

خودکشی‌های پشت سر هم جوانان معصوم در اردوگاه نظامی عبدالله مهتدی، کوس رسوایی این باند سر هر کوچه و پس کوچه ای و شیپور معرفی اینها به جامعه به عنوان تبهکاران تمام عیار است!

صفحه ۵

آزادی، برابری، حکومت کارگری

حکومتی که ایشان در مدح آن و رهبر و بنیانگذار جانی آن سخن پراکنی کرده، مصائبی که مسقیما به ارزشهای حکومت اسلامی، به تبعیض جنسی قانونی، قوانینی که قتل زن در آن مشروع است، حتی مورد اشاره قرار نداده است. قاسمی پور نامی از وضعیت نابسامان درمانی و پزشکی این دو شهر که ایشان مدال "نماینده" آنرا به سینه زده، نمیکند. از اینکه مردم این دو شهرستان و همه اهالی روستاهای مربوطه هنگام مراجعه به بیمارستان باچه اوضاع اسفباری روبرو میشوند. از اینکه راهروها پر از مریض، امکانات بسیار محدود، بهداشت صفر، دویست نفر مریض و همراهان دور و بر یک پزشک را گرفته تا بلکه کاری برای مریضشان انجام دهد و... به همین دلیل مردم برای کوچکترین مشکل بایستی با امکانات شخصی، مریض را بهسندج یا تهران برسانند، که همگان مطلعند مردم در این مسیر برای یک جراحی ساده چه عزیزی را از دست داده و متحمل چه خسارات سنگینی شده‌اند.

ایشان از قربانیان کرونا که اساسا از مردم محروم و زحمتکش بودند چیزی نمیگوید. ظاهرا ماموریت ایشان اشاره به عربان ترین و در عین حال "بی خطر ترین" مصائب مردم است. مصائبی که بتوان هم با آنها بعنوان نماینده مردم عکس گرفت و هم بتوان با وعده های پوچ و توخالی از مسئولیت حل آنها شانه خالی کرد.

در غیاب "نماینده گانی" چون قاسمی پور و دولت منتخب ایشان در مقابله با کرونا، مردم و در راس آنان جوانان انسان دوست با ابتکار خود دست به کار تامین امکانات ضد عفونی، کپسول اکسیژن و سایر نیازمندیهای مردم کردند. شوراها و کمیته های محلات و جوانان انقلابی و کمونیست، کوچه و خیابانها و منازل مسکونی مردم را سمپاشی و ضد عفونی کرده‌اند. خانم قاسمی پور میتواند نقش خود و دولت جنایت پیشه مورد تائید خود را در مبارزه با کرونا، در تامین اولین امکانات بهداشتی برای حفاظت از زندگی مردم و ... را توضیح دهید؟

مردم مریوان و سروآباد مانند بخش اعظم مردم در ایران میدانند اولاً توقع کمترین مسئولیت، در قبال زندگی شهروندان این جامعه، از حکومت و نظام حاکم در ایران توهمی بیش نیست و مدتها است چنین توهمی ندارند. دوما میدانند دستاوردهای تا کنونی مردم در تحمیل خواسته های خود به حاکمیت، همه و همه نتیجه مبارزات و اعتراض هرروزه کارگران و زحمتکشان و انسانهای دلسوز و انقلابی و کمونیست است، نه خواهش و کرنشهای "نماینده گان"ی مانند ایشان به درگاه امامت!

مبارزات و اعتراضاتی که قاسمی پورها را وادار به نوشتن و خواندن این سطور کرده است، آنها را ناچار کرده که دست به چاپلوسی بزنند و خود را دلسوز مردم نشان دهند. اما دوره این چاپلوسی ها هم مدتهاست به سر آمده و از این زاویه هم مهره هایی چون قاسمی پور افق بسیار تاریکی در مقابل خود دارند، چون حتی همانهایی که قاسمی پور دست به دامنشان

۸ نوامبر ۲۰۲۱

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

شده است (خامنه‌ای و رئیسی)، زنگ ورشکستگی خود را بصدا در آورده‌اند و ناتوانی خود را در جوابگویی به خواسته‌های توده‌های میلیونی از کارگران هفت تپه تا کارگران بخشهای مختلف نفت، گاز، پترو شیمی تا مبارزات شبانه روزی معلمان و بازنشستگان را نشان داده اند. مهمتر اینکه این حکومت ناتوانی خود در سرکوب و رو در رو شدن با مردم معترض از دانشجویان دختری که علنا و بعنوان اعتراض حجابهای اسلامی و اجباری خود را به دور می اندازند تا کارگر و معلم معترض و را نشان داده است. از دست دادن همین قدرت سرکوب است که قاسمی پورها را وادار به چاپلوسی و "دلسوزی" مردم کرده است وگرنه به جای ایشان فرمانده سپاه و نیروهای انتظامی را برای خط و نشان کشیدن روانه شهرهای مختلف میکردند.

این رژیم از همان روز اول با زور اسلحه، زندان، تحمیق، مذهب و همدستان و کاسه‌لیس و مزدورانی چون شما تا به امروز دوام آورده. این رژیم لکه ننگی بر پیشانی بشریت متمدن

سه جلوه‌ی زیبای انسانی ...

مظفر محمدی

در طرف مقابل طبقه کارگر مصمم به اتحاد صفوف خود درمجامع عمومی و شوراها کارگری و سازماندهی اعتصابات مکرر علیه استثمار و بیحقوقی است. متحدان طبقه کارگر، معلمان و بازنشستگان و حاشیه نشینان شهرها علیه فقر مطلق و فلاکت و گرسنگی و سرکوب از خیزش‌های دی ماه ۹۶ تا آبان ۹۸ و جنبش تشنگان جنوب، ضربات پی در پی بر پیکر نظام جمهوری اسلامی وارد می‌کنند. در دل جدال آشتی ناپذیر طبقاتی دو قطب پایینی‌ها و بالایی‌ها، هر روز در گوشه و کنار جامعه مواردی از ابراز وجود و جلوه‌هایی از انسانیت و احترام به حقوق انسان با ماهیت سوسیالیستی و برابری طلبانه، سیمای جامعه ما را به تصویر می‌کشند.

تنها در یک هفته اخیر و همزمان با اعتصابات کارگری، دانشجویان دختر فارغ التحصیل دانشگاه تهران یکی از بنیادهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی یعنی حجاب اجباری را به سخره گرفته و تصویر زیبایی از آزادی را به جامعه نشان دادند.

در همین مدت در کردستان و شهرهای سنندج و مریوان، جلوه‌هایی از احترام به انسان و اعتراض به دشمنان انسانیت به نمایش گذاشته شد.

در شهر سنندج آزادیخواهان انساندوست، مادر آسیه "دایه آسیه" مادر دو فرزند انقلابی جانبخته یکی از اعدام شدگان دهه ۶۰ و دیگری در حمله نظامی رژیم به کردستان جان باخت را به عنوان سمبل مقاومت انقلابیونی که تسلیم جمهوری اسلامی نشدند، بدرقه کردند.

مراسم خاک سپاری "دایه آسیه" که خودش مدتی را در زندان جمهوری اسلامی گذراند، با یک دقیقه سکوت به احترام او و همه ی

جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم و سخنرانی بستگان این مادر و فعالین کارگری شروع و با شعار زنده باد سوسیالیسم و زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری، پایان یافت.

در جریان بیش از چهار دهه کشتار و جنایت جمهوری اسلامی، نام مادر بعنوان سمبل مقاومت و اعتراض جانباختگان در جدال انسانیت با توحش نظام سرمایه و دین، به نام "مادران خاوران"، "مادران آبان"، "مادران جانباختگان جنبش انقلابی کردستان"... ثبت و حک شده است. مادران و خانواده‌هایی که از احترام و همبستگی و همسرنوشتی طبقه کارگر و مردم سراسر ایران برخوردارند.

در شهر مریوان هم مردم ازادخواه در جشنواره تئاتر خیابانی سالانه که از سنت‌های فرهنگی و سیاسی این شهر است و رژیم به‌رغم انواع فشارها موفق به تعطیل آن نشده، درد و رنج کولبران و چهره‌ی غیرانسانی و کریه کولبری که توهین به بشریت است، به نمایش گذاشته شد. در این تئاتر خیابانی، حضور مادر یکی از کولبران جانبخته، فضایی از اندوه همراه با بغض و نفرت از نظام جمهوری اسلامی بر قرار بود.

کولبری جدال مرگ و زندگی انسان‌هایی است که اگر با تیر مستقیم گزمه‌های رژیم کشته نشوند، با مخاطره پرت شدن از صخره‌های سخت و یا دفن شدن زیر آوار برف و بهمن قربانی ناچیزی اجرت می‌شوند که تنها برای چند روز نان خالی سفره خانواده هایشان و یا هزینه تحصیل جوانانی که در سن ۱۳ و ۱۴ سالگی، به آن تن می‌دهند، کفایت می‌کند.

سالانه صدها نفر از این انسان‌ها توسط ماموران مسلح رژیم کشته یا دچار حوادث مرگبار می‌شوند.

پدیده‌ای به نام کولبری که تصویری از کار و زندگی قرون وسطایی و دوران بربریت برده داری است، داغ ننگی بر پیشانی حاکمان فاسد

و بیگانه با وجدان و شرافت انسانی و خفته بر گنج رنج طبقه کارگر و دارایی‌های تصرف شده جامعه است. حقارت کولبری برای کولبران کم تر از باری که بر دوش میکشند، نیست. حقارتی که دشمنان انسانیت و لم داده بر ثروت‌های بیکران مملکت، به انسان‌های جامعه ما تحمیل کرده‌اند. ننگ شان باد!

ننگ شان باد، فروشندگان دکل نفت، برادران قاچاقچی، اختلاسگران سرمایه‌های کشور و متعلق به کارگران و مردم، بنگاه‌های عظیم مالی بیت رهبری و سپاه معاف از مالیات و دولتمردان و عمامه‌به سرهای جمهوری اسلامی که همگی سرشان در آخور ثروت‌های باد آورده ی مملکت است.

ننگ شان باد دزدهای میلیارد دلاری که بخاطر برداشتن یک بسته شیرینی از طرف انسانی گرسنه او را بعنوان دزد و مجرم روانه زندان می‌کنند. "در این بازار پلید، زندگی ارزان تر است از نان" سرود زندگی علیه مرگ و اعتراض به بردگی کولبری در شهر مریوان است!

این موارد از نمایش‌های انسانی در چند روز اخیر و به اشکال مختلف و بعنوان اعتراض به نظم غیر انسانی حاکمان جمهوری اسلامی و مهر عدم مشروعیت و اعلام آغاز پایان این نظام، از تهران تا سنندج و مریوان، تنها جلوه‌هایی از نوک کوه یخی در اعماق جامعه است، جلوه‌های انساندوستانه، برابری طلبانه، ازادخواهانه و رفاه طلبانه‌ای که جمهوری اسلامی با آن بیگانه است. می‌گویند دیکتاتورها تا یک روز قبل از قیام توده‌های مردم، فکر می‌کنند هیچ مشکل و خطری در کار نیست.

"همه چیز خوب است"، ورد و دعایی است که سران نظام جمهوری اسلامی هر شب با کابوس آن می‌خواهند.

نه قومی نه مذهبی زنده باد هویت انسانی

احزاب ناسیونالیست

کردی در ...

آسو سهامی

این انتخابات نشان داد که احزاب ناسیونالیست کردی حاکم بر این منطقه دیر زمانست که مشروعیت خود را در نزد مردم از دست داده اند. این حقیقت را به نمایش گذاشت که استراتژی قومی - مذهبی احزاب قومی، طائفی و اسلامی موجود، تاریخ مصرفشان به اتمام رسیده و دیگر نمی توانند با این استراتژی بر مردم حکومت کنند، مگر با زور اسلحه، زندان و سرکوب.

صندوق‌های خالی از رای در سکوت سهمگین و لبالب از شرمساری احزاب قومی و مذهبی حاکم برچیده شدند. کوس رسوایی این بایکوت همگانی توده های رنج کشیده و محروم کردستان را در کریدورهای زرق و برق دار کاخ های فرمانروایی شان، به سوگ نشستند تا از ترس یک خیزش توده ای و ترس از به زیر کشیده شدنشان، در جلسات حزبی و در نبود پدرخوانده اشان آمریکا، به به فکر راه نجاتی از خیزش عمومی باشند. سرکوب و یا آویزان شدن به قدرتهای منطقه، تنها گزینه و تنها راه برای ادامه حاکمیت و نقطه اشتراک همه احزاب شریک در قدرت است.

اگرچه شیپور خیزش مردمی بر علیه کاخ های ستم و استبدادشان در اعتراض به گرانی، وضعیت بد معیشتی و کمبود آب و برق در کردستان چند سالست و به طور مشخص بعد از اعتراضات "۱۷ شباط" به صدا در آمد. تداوم اعتراضات در ادامه با اعتراض‌های توده ای سال ۲۰۱۹ موسوم به "انقلاب اکتبر" در بغداد پیوند خورد. عدم مشارکت مردم کردستان در انتخابات پارلمانی عراق ضمن اینکه بایکوت مردم جان به لب رسیده علیه حاکمیت موجود بود، همزمان زلزله ای بر پیکره لرزان حکومت عشیره ای و مذهبی بود که تنها به زور اسلحه و پول در قدرت مانده اند. این بایکوت شکاف عمیق میان مردم و احزاب حاکم بورژوا- ناسیونالیست را به نمایش گذاشت تا آنرا همچون پلی برای واردن شدن به فاز دیگری از مبارزه مردم علیه دم و دستگاه فاسد،

عمل کند.

احزاب حاکم قبل از انتخابات از طریق مدیا و دستگاه های تبلیغاتی خود سعی در فریب مردم معترض این منطقه داشتند. هر آنچه دروغ و فریب کاری که در چنته داشتند بکار بردند تا مردم را به پای صندوقهای رای بکشانند. زمانی که دیدند حنایشان برای مردم دیگر رنگی ندارد، اینبار همانند رژیم جمهوری اسلامی و هر رژیم مستبد دیگری به تهدید و فشار روی آوردند. کارمندان و حقوق بگیران را تهدید به اخراج و قطع حقوقهایشان کردند. نهایتاً دیدیم که مردم شریف و آگاه نه تنها فریب نخوردند، بلکه حتی مرعوب تهدیدات حاکمیت نشدند و با عدم شرکت خود در انتخابات، یک "نه" بزرگ را به این احزاب ملیشیایی و تاریخ پر از خیانتشان گفتند.

حاصل سه دهه حکومت اقلیم کردستان جنگ، کمبود برق، کمبود آب، گرانی، بیکاری و عدم خدمات اجتماعی و نهایتاً سرکوب و کشتار مردم بوده است. مردم کردستان طی این سالها دیدند که حاکمان این منطقه تنها در خدمت خود، عشیره، اقلیتی سرمایه دار و دولتهای منطقه هستند و هیچگاه در فکر کارگران و مردم محروم این منطقه نبوده اند. طبقه کارگر کردستان با پوست و گوشت و استخوان نابرابری، بی حقوقی و چپاول ثروت و سامان این جامعه از سوی این احزاب را لمس کرده اند.

طبقه کارگر کردستان تصمیم خود را گرفته است و دیگر اجازه نخواهد داد به اسم کردایتی و مذهب استعمار شود تا اقلیتی زالو صفت، در رفاه و آسایش زندگی کنند. این طبقه دیگر اجازه نخواهد داد که فرزندانشان در حلبی آبادهای حاشیه شهرها در حسرت یک لقمه نان، در حسرت آب شرب سالم، در حسرت امکانات رفاهی در گرمای شدید و سرمای جان سوز، شب را به روز برسانند، و از آنطرف فرزندان مسئولان حسابهای بانکی خود را در کشور های اروپایی پر کنند و با چمدانهای پر از دلار به دور دنیا سفر کنند.

اما این "نه" بزرگ مردم کردستان عراق هنوز تمام ماجرا نیست. طبقه کارگر و پیشروان این جامعه خود را برای مبارزه ای

پیگیر و بی امان آماده کرده اند. مبارزه ای که ریشه اش به تجارب شوراهای کارگری شهر سلیمانیه ختم می شود (شوراهایی که به دست احزاب اتحادیه میهنی و حزب دمکرات سرکوب و در نطفه خفه اش کردند). تجارب اعتراضات ۱۷ شباط و اکتبر ۲۰۱۹ بغداد را که به "انقلاب اکتبر" معروف گشت را در خورجین دارد. این مبارزه امر روتین کمونیستها و کارگران پیشرو آن جامعه است و باید آستین را برایش بالا زد. شکست احزاب کردی در انتخابات پارلمانی عراق حاوی چند درس مهم برای مردم کردستان عراق و کردستان ایران و پیشروان چپ و کمونیست است: اگر احزاب قومی و مذهبی این منطقه، طی سالهای پیش توانستند کردایتی را به مردم بفروشند و از طریق سرسپردگی به آمریکا و دول منطقه به نوایی برسند و به زور اسلحه در حاکمیت باقی مانده اند، اینجا دیگر اراده مردم است که تصمیم می گیرد و هیچ دستگاه تبلیغی و هیچ دستگاه سرکوبی نمی تواند این اراده محکم را در هم بشکند.

دیگر اینکه اگر زمانی احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی، حکومت قومی - مذهبی اقلیم کردستان را همچون مدال افتخاری به سینه خود آویزان می کردند و کردایتی را به مردم می فروختند، تجربه شکست حاکمیت احزاب ناسیونالیسم و روشن شدن ماهیت حاکمیت کردی طی این سالها برای مردم، آنقدر رسوا و بی آبروست که اکنون دیگر این احزاب حتی جرات ندارند این مدال گندیده را به رخ مردم بکشند. از سوی دیگر کارگرانی که برای جستجوی کار و مردمی که در تمامی این سالها به کردستان عراق سفر کرده اند و وضعیت حاکم، وضعیت معیشتی و کمبود های مردم رنج کشیده این منطقه را به چشم خود دیده اند، ادعاهای توخالی و شعارهای رنگی و فریبکاری احزاب قومی - مذهبی را شنیده اند و اجازه نخواهند داد که تجربه اقلیم کردستان در کردستان ایران تکرار شود.

پیشروان کارگری، کمونیستهای جامعه در کردستان ایران با تجربه سالها مبارزه بر علیه رژیم هار جمهوری اسلامی، با تجربه گرفتن از حاکمیت احزاب ناسیونالیست و مذهبی در کردستان عراق، با تجربه گرفتن از اوضاع و احوال منطقه و دخالتگری قدرتهای جهانی و

منطقه ایی، از هم اکنون خود را برای این امر مهم آماده می کنند که در فردای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، بلافاصله هم صدا و همراه با طبقه کارگر در سطح سراسری، در "خلا" قدرت و یا تضعیف جمهوری اسلامی، باید از طریق شوراهای مردمی، قدرت سیاسی را به دست بگیرند.

نباید اجازه داد که احزاب مختلف ناسیونالیستی، قومی و مذهبی و یا باندهای دست ساز "دمکراسی غربی" به زور اسلحه و یا فریب مردم، قدرت را در دست بگیرند و شاهد تکرار تراژیک تاریخ، اینبار در کردستان ایران شویم. طبقه کارگر انقلابی با قدرت خود، از طریق مسلح کردن توده ها راه به قدرت رسیدن و حاکمیت عشیره ای، قومی و مذهبی را از هر حزب و جریان دست راستی و قوم پرستی سد خواهد کرد.

پیشروان کمونیست جامعه باید از طریق "کنگره سراسری شوراهای مردمی ایران" دولت موقت تشکیل دهند و تامین قدرت دفاع از خود، تامین معیشت، بهداشت، سلامت، مسکن و امنیت جامعه و برای همه مردم را در دستور کار بگذارند.

لغو تمام قراردادهای اسارت بار سیاسی اقتصادی، اعلام آشتی با همه کشورهای همسایه، اعلام ممنوعیت دیپلماسی مخفی و قطع کامل هر نوع کمک مادی و تسلیحاتی به دولت ها و نیروهای سیاسی نظامی و در نهایت برگزاری رسمی و علنی اولین "کنگره موسس حکومت آتی" از مهمترین و اصلی ترین امر "کنگره سراسری شوراهای مردمی" ست.

جواب به نیاز جنبش موجود در جامعه امروز ایران و کردستان از همین طریق و با قدرت متحد شوراها امکان پذیر است.

تجربه نشان داده که حاکمیت احزاب قوم پرست، مذهبی و دست راستی که ارمغانی جز فقر، فلاکت، دزدی و چپاول نداشته، تاریخ مصرف این احزاب را به اتمام رسانده است.

ریشه خودکشی ها در

اردوگاه ...

محمد فتاحی

روز شانزدهم مهر ماه امسال، طبق اخبار میدیا، دو نفر از پیشمرگان این جریان، دو نفر انسان معصوم، با دلی مالمال از آرزوهای رنگین برای زندگی، هر دو ۲۶ ساله، به نام های جهان بهزادپور اهل سردشت و شاهو حاتمی اهل بوکان، اولی با قرص و دومی با گلوله، خودکشی کرده و به زندگی خود پایان دادند. جریان مهدی تا این تاریخ، مثل اکثر موارد در گذشته، در اینمورد هم سکوت کرده است.

نسبت خودکشی در این جریان، حد اقل، ۵۰ برابر خودکشی در بقیه جهان است! بر طبق آمارهای منتشر شده در وبسایت های معتبر جهان، شمار خودکشی در ممالک جهان، یک نفر از هر پنج تا پانزده هزار نفر از مردم در کشورهای جهان، است. در سازمان عبدالله مهدی، آمار خودکشی های موفق که به مرگ منتهی شده، طبق گفته های شفاهی افراد خودشان، ۱۶ نفر در دو سال گذشته است. از تعداد این ۱۶ نفر، لیست اسامی هشت نفرشان نزد ما موجود است که عبارت اند از سید آپو حسینی اهل سقر، نینا محمدی معروف به هیرو، شورش عزتی معروف به شاهو، بهار محمدی اهل دیواندره، گلستان ارژنگی، وحید احسانی، جهان بهروزپور و شاهو حاتمی. توجه باید کرد که آمارهای جهانی ذکر شده، برای کلیت خودکشی های موفق و نا موفق است، در حالیکه آمار خودکشی های اردوگاه مهدی، افرادی را شامل خواهد شد که خودکشی ناموفق داشته و به مرگ منتهی نشده اند. با همه اینها، در یک مقایسه سرانگشتی، تعداد خودکشی های فقط موفق در سازمان عبدالله مهدی، به نسبت خودکشی ها موفق و ناموفق در بالاترین آمارهای خودکشی در جهان، حداقل ۵۰ برابر بیشتر است!

طبیعتا همانطوری که آمار خودکشی های ناموفق در این گروه که به مرگ منتهی نشده

است، نامعلوم اند. کسانی که در پنجاه برابر بودن خودکشی در این جریان به نسبت این مسئله در کل جهان، شک دارند، میتوانند همین حالا به وبسایت های معتبر جهان مراجعه کرده و خود حساب کنند، تا متوجه شوند که نسبت خودکشی در میان اینها، خیلی بالاتر از رقم مد نظر نویسنده این سطور است.

با این داده ها و فلاکت ها، بطور طبیعی، با شنیدن هر خبر خودکشی در این جریان، یک سوال و نگرانی در فضا موج میزند که علت اینهمه خودکشی چیست؟ اگر مسئله ریشه در زندگی اردوگاهی دارد، چرا این فجایع وسیع در اردوگاههای کومه له و حزب دمکرات دیده نمی شود؟

در یک نگاه ساده، بطور طبیعی، دلیل را باید در تفاوت سنن سیاسی حزب دمکرات ها و کومه له، با جریان عبدالله مهدی یافت. دمکرات و کومه له، دو جریان سیاسی اصلی و متعارف جناح راست و چپ جنبش ناسیونالیستی کرد اند، که سنت های جا افتاده اجتماعی خود را دارند، و سوخت و سازشان در انطباق با منافع جنبش ناسیونالیستی در کردستان ایران است و سیاست های خود را در چهارچوب و به موازات تحرک این جنبش پیش می برند و خود را با افت و خیزهای آن تطبیق میدهند.

در مورد جریان عبدالله مهدی مسئله متفاوت است؛ وقتی مهدی پروسه شکل دادن به سازمان خود را طی می کرد، خارج از مرزهای کومه له به عنوان یک جریان چپ، تنها دو گزینه سیاسی راست، در مقابل او قرار داشت؛ یا پیوستن به جریان مادر در جنبش ناسیونالیستی که تاریخا توسط حزب دمکرات نمایندگی می شود، یا شکل دادن به یک جریان راست افراطی در سمت راست حزب دمکرات کردستان.

از بد شانس عبدالله مهدی، تاریخ سیاسی مبارزات در کردستان و ایران، هیچ پدیده سیاسی اجتماعی با هویت قومی و راست افراطی در خود جای نداده و بزرگ نکرده است. چنین جریاناتی در طول تاریخ چند دهه گذشته همیشه در حاشیه تحولات اصلی و در مقاطع معینی پیدا شده اند و با پایان آن مقطع عمرشان

پایان یافته است. پدیده جمهوری اسلامی و خمینی به عنوان یک جریان افراطی مذهبی و تحمیل آن به ایران پدیده دیگری است که اساسا برای تقابل با فضای چپ در جامعه ایران و در دنیای دو قطبی اتفاق افتاد که اینجا بحث آن نمیشود. این یعنی جریان مهدی در تاریخ این کشور، به عنوان یک جریان سیاسی، بی ریشه و بی سنت است. نتیجتا چنین سیاستی، و چنین افقی، برد سیاسی اجتماعی ندارد. این واقعیت زمانی خود را به مهدی نشان داد، که فراخوان قوم پرستانه جریان او خطاب به دانش آموزان مدارس برای تحریم قومی، در هیچ نقطه ای از کردستان حتی توسط یک تک نفری جواب نگرفت. جریان مهدی و ایلخانی زاده از دانش آموزان مدارس خواستند که سر کلاس درس، به مدت یک هفته، به جز زبان کردی به هیچ زبان دیگری تکلم نکنند. این فراخوان به زبان زمینی تر، یعنی همکلاسی ها و معلمین غیر کردزبان خود را تحریم کرده و از این طریق، با کشیدن یک دیوار قومی متکی به زبان متفاوت، جرقه های یک آتش و درگیری قومی را تأمین کرد. قضیه با یک تجربه برای اینها پذیرفتنی نبود. به همین دلیل، سیاست تحریک قومی جامعه و انگشت گذاشتن بر تفاوت های قومی، کسی را به صرافت مراجعه به اینها نیانداخت. بعدها حتی کوشیدند از راه نهادهای ظاهرا مدنی، مانند حقوق بشری های کردستان، زندگی غیر کرد زبانان در سنندج را به یک معضل قومی ارتقا داده و مانع سکونت "غیر کردها" در سنندج شوند. دقیقا همانطوریکه فاشیست های ترک به "اسکان غیر متعارف" کردها در ارومیه، در شکایت نامه ای به خاتمی، اعتراض کردند، اینها هم مسئله تغییر در دموگرافی سنندج را پیش کشیدند، که گویا ترکیب قومی سنندج و کردستان در خطر بوده است! وقتی اعتراض سازمان کدایی "حقوق بشر کردستان" و دوم خردادی های فاشیست ترک از طرف مردم بی جواب ماند، اینها هم ناچارا پرونده دعوی قومی را بستند، ولی برای تبدیل به جریان

صاحب سنت و با ثبات و جاافتاده در کردستان، در کنار باد زدن مشعل قومی، اتکا به ابزار دیگری را در پیش گرفتند.

کاربرد اسلحه و ترور و خشونت برای شکل دادن به سنت و ثبات سیاسی؛

با گذشت این وقایع، سران این جریان، در یک مدت نسبتا کوتاه متوجه موقعیت بی ریشه خود در جامعه و سختی کار برای "پیشروی" شدند. اینها متوجه شدند که در بعد اجتماعی و از زاویه مردم، کومه له همانی است که تاریخا بوده است، و جعل عنوان کومه له و آویزان شدن به اعتبار کمونیست های برجسته تاریخ کردستان، برای سرهم کردن یک جریان قومی، دست راستی و شبهه فاشیست، برای تبدیل به کومه له، با مقبولیت اجتماعی، ممکن نیست. یک محصول این شکست، شروع دوران دو جناحی شدن جریان زحمتکشان به رهبری مهدی و عمر ایلخانی زاده هم شد که در مسیر نامیدی اینها در تبدیل شدن به کومه له، شکاف ها بیشتر هم شد.

طرح خونین، جنایتکارانه و باور نکردنی حمله شبانه به اردوگاه رهبری کومه له (کومه له ابراهیم علیزاده) و قتل عام رهبران آن به این هدف که بعد از حذف فیزیکی رهبری قانونی آن کومه له، مردم و جامعه ناچار شود در مقابل تنها گزینه باقیمانده، جریان مهدی را به عنوان کومه له، بپذیرد! آن نقشه تبهکارانه، با مخالفت بخش اصلی تر این جریان روبرو شده و بعداز چند عملیات ایدایی روی اردوگاه کومه له، شکست خوردند و آنرا ناچارا کنار گذاشتند. با همه اینها، اگر نقشه حذف فیزیکی رهبری کومه له نگرفت، به معنی کنار نهادن ترور و گلوله و خون برای شکل دادن به جریان بی ریشه شان، کنار گذاشته نشد. طرح ترور کادرهای رهبری وقت حزب ما حزب حکمتیست، نقشه خونین دوم اینها برای راه باز کردن بسوی پیشروی اینها به عمق جنایتکاری بود، که آنهم در اثر مخالفت انسان های

شرافتمند درون این جریان، و بطور مشخص در اثر مخالفت شخص فرمانده تیم ترور، در دقیقه نود، ناکام ماند. مستقل از اینکه خود ما در حزب حکمتیست از این توطئه مطلع شده بودیم و ناکامش میگذاشتیم.

اتکا به گلوله و خشونت افراطی و خونریزی، به تدریج در مسیر اینها به یک فاکتور اصلی در شکل دهی به جریان اینها تبدیل شد. اما همین شکست و ناکامی مربوط به شکل دهی یک کومه له جعلی، اختلافات بین اینها را به نقطه های حاد رساند و در این مسیر، هر دو جناح مذکور، اتکا به اسلحه، سنگربندی و خشونت و خونریزی در اردوگاههای خود را جایگزین بحث سیاسی کردند و بارها پای نیروی انتظامی حکومت اقلیم را به اردوگاههای خود کشاندند.

ادامه این مسیر شکست پشت شکست، همراه با شکستهای سیاسی دیگر آنها در امید به دوم خرداد و توافق با جمهوری اسلامی و در امید به این و آن دولت مرتجع منطقه در تخاصمات با جمهوری اسلامی، به انشعاب انجامید. از آن تاریخ به بعد، تمام مخالفین مهدی از سازمان او اخراج شدند و یا ناچار به ترک آن شدند. بقایای باقی مانده در کنار مهدی، جمعی شدند "متحد" با موازین آهنین مورد علاقه مهدی، که می بایستی پروژه شکل دهی به یک سازمان متکی به خشونت و گلوله و زور را پیش ببرند!

شکست بعدی؛

با خروج تقریبا تمام یاران قدیمی مهدی از پروژه او، مهدی ماند و جمع کسانی که می بایستی سرباز تسلیم و بی چون و چرای او باشند. این نیرو در پایه ای ترین حالت دو الیت مختلف است؛ لایه بالایی تشکیلات او، که حقانیت ایدئولوژیک خود را اساسا از حقوق بالایی میگیرد که ماهانه دریافت می کند. لایه پائینی اما گوناگون و کاملا از جنس دیگر است؛ اولاً تمام اینها فراریان جهنمی اند که جمهوری اسلامی برای جامعه ساخته است. بیکاری، فقر،

زنده باد انقلاب کارگری

نامیدی و استیصال و... جوانان عامل اصلی حضور حدود دویست تا سیصد نفری از جوانانی است که به دلایل مختلف، بعد از فرار از شرایط در ایران، در مراجعه شان به احزاب کردی، به تور اینها خورده اند! یک خانواده که کیس خویش را برای نویسنده این سطور تعریف کردند، گفتند که به هدف مهاجرت به اروپا، بدلیل مالی، مقصد خود را در مرحله اول، استقرار در کردستان عراق تعیین کردیم. برای این کار می خواستیم نزد کومه له برویم تا امکانات سفرمان بعدها تامین شود. برای این کار با یکی از کادرهای کومه له یعنی عبدالله عظیمی (مامه عوده)، تماس گرفتیم که از قدیم می شناختیم. می گفت که عبدالله عظیمی، امکانات اسکان ما را فراهم آورد و ما هم بعد از آماده کردن کیس پناهندگی و معرفی به یو ان، شروع زندگی موقت مان را آغاز کردیم. می گفت بعد از مدتی متوجه شدیم که این کومه له، آنی نیست که هدف آغازین ما بود، و از جدایی عبدالله عظیمی و تعلق او به کومه له کاک عبدالله بی خبر بودیم. اما حالا که کیس سیاسی ما با اتکا به تاییدیه آنها تحویل سازمان ملل داده شده بود، سکوت کرده و تا روز خروج از اقلیم کردستان و ورود به سوئد، زبان اعتراض نگشودیم و کارمان را خراب نکردیم!

داستان این خانواده داستان خیلی ها ست. جوانان معترض، بیکار، بی آینده، ناامید و مستاصل از ماندن در سایه جمهوری اسلامی، هر راهی را برای رهایی از این جهنم زندگی میروند. پناه بردن به اردوگاههای نظامی احزاب پشت مرز، و از این طریق تامین یک سرپناه موقت تا پیدا کردن یک راه بیرون رفت، یکی از این راههاست. بخشی از این جوانان همانهایی اند که در مسیر پناه به دنیای غرب، در آب دریاها غرق میشوند، بخشی از آنها همان کولبرهایی اند که روزانه توسط سربازان خدا در مسیر کار قتل عام میشوند و زمین و زمان را میگردند تا نانی و سرپناهی برای خود، حتی موقتی، تامین کنند. حتما از میان اینها تعدادی هم هستند که در ادامه مبارزه شان علیه جمهوری اسلامی، برای ادامه مبارزه خویش به اردوگاه احزاب میروند، اما این بخش اقلیت بسیار کوچکی از جمعیت مراجعه کننده

به احزاب است.

عبدالله مهدی می خواهد سازمان میلیتانت و ایدئولوژیک و مسلح و آماده برای ترور و اعمال خشونت و انجام جنایت، را با اتکا به این ماتریال انسانی بسازد، که نمی شود و نمی گیرد و به نتیجه نمی رسد. اعمال فشارهای متعدد به این جوانان که برای زندگی خود امید و آرزو و رویا های شیرین دیگری دارند، آنها را تحت فشارهای سنگین روانی قرار میدهد. طرف میدانند خارج از اردوگاه این احزاب، در کردستان عراق، امکان زندگی ندارد. زندگی جهنمی زیر سلطه فقر و تبعیض و تحقیر در ایران را هم تجربه کرده و از دستش فرار کرده و راه برگشتی برای خود نمی بیند. نتیجتا ناچار میشوند سعی کنند خود را تا حد ممکن با شرایط وفق دهند، برای خود زمان بخرند و منتظر فرصت باشند. فشار از بالای مسئولین مزدبگیر و دارای حقوق های بالا از یک طرف و ناتوانی در تسلیم به موازین و مقررات و سیاست ها و خط و نشان های شان، فشار روحی و روانی بر آنها را به اوج میرساند. افسردگی و اوضاع روحی و روانی غیر نرمال، اولین عارضه ای است که به جان آنها می افتد و در ادامه خود از آنها قربانی می گیرد. خیر آنها که خودکشی شان به اصطلاح موفق و جان داده اند، بلاخره از طرق این و آن به بیرون درز می کند، ولی تعداد آنها که دست به خودکشی زده ولی جان نباخته اند، چندین برابر بیشتر است، که آمار آن به بیرون درز نکرده است.

آیا میشود کاری کرد؟

اولین کار مطلع کردن دیگران از اتفاقاتی است که در این جریان و اردوگاه شان می گذرد. افشاگری و معرفی جریان خطرناک مهدی برای جوانان به دام افتاده، و برای کسانی که میتوانند طعمه بعدی اینها باشند، اهمیت دارد. برنامه های افشاگرانه لایو فیس بوکی تعداد قابل توجهی بویژه از کسانی که خود قبلا در این جریان بوده اند، میتواند سازمان یافته تر پیش برود. آنها که در اردوگاه اینها گیر کرده اند، برای خود، بطور جدی راهی بجویند. اینها

باید قبول کنند که مهدی برای پیشبرد امر خویش، به جز حلقه بگوش و سرسپرده و بله قربان گو و مزدبگیر، بجز کسانی که غیر از نفرت قومی و تعصب عقب مانده عشیره ای از مدنیت بویی نبرده است، کسی لازم ندارد. لایه بالایی اینها، بخشا این الوقت های سیاسی کار اند که با اتکا به موقعیت تشکیلاتی شان، دست شان در خزانه مالی مهدی است. بخش دیگرشان آنهایی اند که رسما برای دریافت مزد بالا و امکانات یک زندگی کاملا مرفه، مانده اند. بخش عمده بعدی، به جز تعداد معدودی معتقد و متوهم سیاسی، بقیه مهمانانی اند که آن محل را برای خرید زمان و محل موقتی برای اسکان، یافته اند. مهدی این واقعیت را به روشنی میداند. میداند اگر مسیر امنی بسوی اروپا باز شود، از این تعداد آدم موجود در اردوگاهش، حتی یک تیم نگهبانی هم باقی نمی ماند و دسته جمعی رفتنی اند. به همین دلیل در کنار رشوه مالی، انواع متعدد فشار سیاسی و روحی و اخلاقی و امنیتی را به هدف تبدیل بخشی از آنها به اعضای واقعی خود، اعمال می کنند.

همه باید این هشدار ما را جدی بگیرند که پایان دادن به خودکشی های ممتد جوانان معصوم عاشق زندگی در این جریان، بدون منزوی کردن باند تبهکاران، کماکان ادامه خواهد داشت. با همه اینها، ما از تمام خانواده هایی که به هر دلیلی عزیزشان در این اردوگاه زندگی میکنند، مواظبت و مراقبت جدی کنند و خبر سلامتی روحی و روانی شان را مرتب جویا شوند و در صورت بروز نگرانی، ساکت نمانده و هشدار لازم را به گوش مهدی ها برسانند. این هم کافی نیست، بلکه با مراجعه خانواده های قربانیان و تحت فشار گذاشتن دولت اقلیم و مراجع بین المللی مستقر در منطقه، امر تحقیق و بررسی علل خودکشی های طیف وسیعی از جوانان شان در همین سال های اخیر را خواستار شوند.

سوالات و ابهامات حاشیه همین موضوع

چرا باند، چرا فالانژ و چرا تبهکار و یا فرقه قومی؟

حزب ما تنها جریان سیاسی در اپوزیسیون ایران است که از بدو پیدایش باند عبدالله مهدی، اعلام

کرد که این پدیده نه یک جریان سیاسی ناسیونالیست، که یک باند یا سکت قومی فالانژیست و تبهکار است.

باند یا فرقه قومی و یا مذهبی و یا نژادی به جریان و گروههایی گفته میشود که قومیت و یا مذهب و یا نژاد، هویت شان است و این هویت را تا سطح يك فالانژیسم افراطی ارتقا میدهند. چنین گروههایی در متن جامعه نماینده هیچ طبقه اجتماعی نیستند، به این دلیل ساده که جامعه طبقاتی، در متن شکل گیری خود، تمام هویت های قومی و قبیله ای و مذهبی و نژادی را از پیش خود جارو میکند و به جای آنها هویت های روشن طبقاتی را روی زمین سفت تثبیت می کند. سرمایه، کارگر را از زمین می کند و او را روانه بازاری می کند که از پیشینه های هزار و یک طایفه و قوم و قبیله و دین آمده اند، اما حالا دسته جمعی یک سرنوشت مشترک طبقاتی و انسانی گرفته اند، که در آن، بهبود شرایط زندگی، رفاه و آسایش و سعادت شان به تقای مشترک دسته جمعی گره خورده است. همین اشتراک در منافع طبقاتی، تمام پیشینه های مذهبی و قومی و نژادی را به حاشیه میراند. برای سرمایه دار هم مسئله نه هویت قومی و ملی و دینی و زبانی کارگر، که سود حاصل از کار او اصل است. به همین دلیل، هویت مذهبی و یا قومی یک گروه سیاسی، چیزی در مورد رابطه اجتماعی و طبقاتی آن با طبقات اصلی جامعه نمی گوید. به همین دلیل گفته میشود چنین گروههایی منافع هیچ بخشی از طبقات اجتماعی را نمایندگی نمی کنند. این یعنی سوخت و ساز سیاسی و یا گروهی اینها، هیچ رابطه منطقی با سوخت و ساز جامعه ندارد. در مقایسه با همین باند مهددی، میشود همه احزاب سیاسی ناسیونالیست متعارف کرد در کردستان ایران را نمونه آورد، منجمله کومه له حزب کمونیست ایران و یا دو شاخه حزب دمکرات کردستان، که فعالیت های شان به موازات سوخت و ساز سیاسی جنبش ناسیونالیستی در کردستان ایران است و حرکت شان با حرکت طبقه شان و جنبش شان، در یک رابطه هارمونیک است. چنین تعریف و شناسنامه ای، برای گروه مهددی غیر ممکن است. چند نمونه سیاست های پایه ای که در

پیش گرفته و جامعه مطلقا نسبت به آنها هیچ واکنشی نشان نداده است را بد نیست به تفصیل مرور کنیم؛

اولین فراخوان دوران اولیه شکل گیری گروه مهددی به دانش آموزان کردستان این بود که یک هفته در کلاس درس شان، فقط با زبان کردی صحبت کنند. چنین فراخوانی آشکارا بوی خون میدهد، چون این اقدام به تحریم همکلاسی و معلمین و بقیه کارکنان غیر کرد زبان مدارس شان می انجامد که ادامه اش خصومت قومی و در نهایت بیرون کردن آنها از کلاس های درس و مدارس ونهایتا از شهر و محل زندگی شان است. در این فراخوان، ظاهر قضیه تاکید بر اهمیت آموزش زبان کردی است، اما هدف اصلی تولید خصومت قومی از طریق برانگیختن عرق قومی صرف است. برای ناسیونالیست سیاسی کاری که برانگیختن خصومت قومی هدف نیست، چنین نمی کند. مثلا فعال تیپیک ناسیونالیست متاثر از سنت سیاسی حزب دمکرات کردستان، بطور اتوماتیک، به جای برافراشتن آتش قومی بین همکلاسی ها و دوست و رفیق و همسایه شان به بهانه مطالبه درس کردی، میرود کلاس درس زبان کردی باز می کند و جمع دوست و آشنا و همسایه و دیگران را به شرکت در کلاس های کردی دعوت میکند. نمونه اش جلو چشم همه ما، در شهرهای کردستان، قابل مشاهده است.

نمونه دیگر، فراخوان تمام مردم شهر و ده به بستن "جامانه" بر سر، برای شرکت در مراسم جشن نوروزی است. اینجا هم هدف اینها نه برگزاری خود جشن و مراسم نوروزی، که بالا بردن دز عرق قومی، از طریق پرستش "جامانه" به عنوان یک سنبل و پرچم قومی، از طریق برگزاری جشن نوروز است. در مقابل این، جریانات متعارف ناسیونالیست، به دعوت وسیع مردم اتکا می کنند و چندوچون انتخاب پوشش را به خود مردم محل می سپارند. فردا روز متوجه میشویم که همه جا به رسم تمام دوران های حضور و غیبت ناسیونالیست های کرد و ایرانی و آن دیگری، جشن های نوروزی و شادی و تعطیلات

برگزار شده و ظاهرا همه راضی برگشته اند، بدون اینکه مراسم نمایش "جامانه" برگزار شده باشد! جریانات ناسیونالیست متعارف، به این واقعیت واقف اند که جامانه به عنوان بخشی از لباس دوران ماقبل سرمایه داری، دیگر به تاریخ پیوسته و موزه تنها جایی برای نگهداری نمونه های آن است. نتیجتا به جای سرمایه گذاری روی "عهد و وفا" به جامانه گذشته، بهتر است روی واقعه ای برای تعریف هویت خود سرمایه گذاری کنند که در زندگی مردم، در بخش اعظمی از کشورهای منطقه، ماندنی است.

نمونه تیپیک سوم، جنجالی بود که بخش حاشیه ای ناسیونالیست های کرد به بهانه یک دیالوگ ساده و اتفاقا غیر توهین آمیز در یک برنامه تلویزیونی جمهوری اسلامی در مورد لباس محلی و قدیمی، الم شنگه راه انداختند که به "لباس مقدس کرد" توهین شده است. بگذریم که امروز دیگر لباس همه مردمان جهان، منهای مناطق اسیر در فقر مادی و فرهنگی، مانند تمام نیازهای روزانه شان، اساسا یک شکل شده است. در آن ماجرا، جریانات متعارف ناسیونالیست، به آرامی از کنار آن گذشتند، به این دلیل ساده که اول آن ادعا دروغ بود، ثانيا آن تکه از لباس بسیار قدیمی کردی، امروز به جرات می توان گفت که در تمام کردستان، در خانه ده نفر و یا به تن چند نفر هم دیده نمی شود و تماما به موزه رفته است. ولی جریان عبدالله مهددی همین قضیه بی پایه را علم کرد و فوراً فراخوان اعتراض مردم، آنها را پوشیدن لباس کردی را صادر کرد!

همانطوریکه همه شاهدند، نه در مورد اول، هیچ دانش آموز کرد زبان دوستان و همکلاسی ها و معلمین خود را تحریم کلامی کرد، نه در مورد دوم مردم با جامانه های نداشته شان به مراسم نوروزی رفتند، نه در مورد سوم کسی در جامعه، با و یا بدون لباس کردی، اعتراضی به "توهین" لباس کردی نشان داد.

در تمام موارد بالا، فراخوان اینها و سکوت دیگران، به معنی دو رویکرد متفاوت به یک پدیده معین است. در این میان، اصلا به معنی این نیست که جریانات ناسیونالیست اصلی به قضایای این چنینی بی تفاوت اند، اما گویا گروه

مهندی حساس و صاحب سیاست است. جریان جا افتاده ناسیونالیست می فهمند که دانش آموز مدرسه به چنین فراخوان مایخولیایی جواب نمیدهد و راه معمول کردن آموزش زبان کردی، تفرقه و خون ریزی و پاک سازی قومی دیگران نیست. می فهمند که واقعه ای را به دقت بررسی کنند تا مطمئن شوند که قضیه توهین به زبان کردی اصلا حقیقت دارد؟ همه میدانند که بعد از این الم شنگه، فرد صاحب لباس، کلیپ کامل و نه بریده آن دیالوگ تلویزیونی را برای اثبات بی پایه بودن قضیه منتشر کرد. برای مورد سوم هم می فهمند که اولاً مردم، مثل خود سران احزاب ناسیونالیست، بی جامانه اند، لذا فراخوان نوروز با جامانه، در ذهن جامعه، کار احمقانه ای به نظر میرسد، چون حتی از دید ناسیونالیست ها، تکه های لباس کردی، مثل تمام لباس های محلی دنیا، بتدریج رفتنی اند، اما نوروز به عنوان فصل شادی، میتواند پابرجا بماند.

وقتی گفته میشود سیاست های اتخاذ شده اینها و سوخت و ساز شان، با سوخت و ساز جنبش ناسیونالیستی و ظرفیت ها و پتانسیل های این جنبش بی ربط و تحرک شان با آن غیر هارمونیک است و فراز و فرود آن را درک نمی کنند، و در این جنبش ریشه اجتماعی ندارند، همین است.

علت این غیرمتعارف بودن جریان مهندی، گره زدن موجودیت خود به عرق قومی و قوم گرایی، به هدف تقسیم جامعه به اقوام است، که دوران آن گذشته و تاریخا جامعه از آن عبور کرده است. به همین دلیل، میشود جامعه حول مطالبات جنبش ناسیونالیستی بسج پیدا کند، ولی برای پرستش عناصر فرهنگ قومی تاریخ کهنه، به جز عناصر نادر و سکت های قومی، بنی بشری در یک جامعه نرمال تره خرد نمی کند.

چرا جریان مهندی یک گروه فالانژیست است؟

فالانژ به گروه و دسته ای گفته میشود که سیاست و امر خویش را اساسا به اتکا به خشونت و زور، با تحریکات قومی یا مذهبی

میان مردم و دشمن کردنشان بدلیل زبان و دین و ملیت متفاوت، پیش می برد. کاربرد خشونت و زور و اسلحه برای پیشبرد امر خویش، یک مشخصه اصلی جریان مهندی است؛ میخواهد به کومه له اصلی تبدیل شود، به جای قانع کردن جامعه و کسب حقانیت سیاسی، به فکر برنامه قتل عام رهبران کومه له ای می افتد که قبل از او وجود داشته و تاریخ و مشخصات معینی در ذهن زنده مردم دارد. میخواهد حکمتیست ها به عنوان مخالف سیاسی خود را از پیش پای خود به عنوان یک مانع سیاسی بردارد، به جای کاربرد سیاست و کار سیاسی نقشه مند، برای ترور و حذف فیزیکی ما نقشه می ریزد، برای جواب دادن به منتقد سیاسی درون سازمانی اش، به جای بحث و جدل و استدلال سیاسی، به سنگربندی و اسلحه و خون پناه می برد، به جای پاسخ مردمان مخالف سیاسی خود، به جای کار سیاسی، به سازماندهی تیم مزدبگیر در شهر، برای تنبیه فیزیکی و کتک کاری فرد بی پناه دست می برد، کاری که هم در شهر انجام داده است و هم در یکی دو شهر اروپا به آن اقدام کرده است... چنین جریانی پدیده ای است مانند تمام گروه های فالانژ در سرتاسر دنیا، که به جز اعمال خشونت و زور و اسلحه برای تحمیل خویش، زبان دیگری ندارند.

چرا جریان مهندی یک گروه تبهکار است؟

مشخصه گروه های تبهکار، دست زدن به قتل، به کشتار و به ترور هر کسی است، بطوری که بی رحمی و شقاوت و سنگدلی شان مرز نمی شناسد.

عبداله مهندی به دنبال جدایی از کومه له، یگراست سراغ نقشه قتل عام کسانی می رود که تا همین دیروز، یک عمر کار مشترک سیاسی کرده و جزو نزدیک ترین رفقای حزبی و حتی شخصی اش بوده اند، سراغ نقشه ترور رهبران حزب ما حزب حکمتیست می رود که در یک دوره ده ساله، عزیزترین نزدیکانش بوده اند. سراغ سنگربندی و خونریزی علیه کسانی می رود که جدا از عمری رفاقت و کار مشترک، همین دیروز همراه او انشعاب از

کومه له را سازمان داده و نزدیک ترین هم فکران و رفقایش بوده اند. اگر باندهای تبهکار، خیلی وقت ها طعمه شکار و ترورشان را نمی شناسند، و به همین دلیل اوج بیرحمی را در جریان کشتارشان بکار می برند، عبدالله مهندی همه هدف های ترورهای شکست خورده اش را مانند اعضای خانواده خود می شناسد و با آنها نزدیک و رفیق و همسنگر و صمیمی بوده است. متأسفانه برای این درجه از شقاوت و سنگدلی، تبهکار تنها عنوانی است که یافت میشود. وگرنه، اینها از تبهکاران حرفه ای، حقیقتاً تبهکارترند.

آیا هیچ وقت چنین گروه هایی امکان عروج ندارند؟

چرا، امکان آن هست، اما در شرایط سناریوی سیاه؛

اگر شرایط ایران مانند عراق و سوریه و یا شبیه جزیره بالکان می شد، گروه مهندی می توانست چیزی در مایه گروه های جنایتکار خیابان های بغداد و مناطق ویران شده سوریه و یا بخش های مختلف یوگوسلاوی سابق باشد، که در متن کشتار همسایه توسط همسایه، میتوانستند ایفای نقش کنند. در چنین شرایطی نه فقط باندهای مشابه مهندی بلکه مشابه مجاهدین خلق، مشابه فاشیست های ترک موجود در حرکت قومی آذربایجان، جریان قومی الاهواز و... می توانستند نقش ایفا کنند و جنایاتی را سازمان دهند که جنایتکاران تازه کار یوگوسلاوی سابق در خواب ندیده بودند. خارج از چنین شرایطی، مجاهد و مهندی و گروه های مشابه، در دنیای رقابت قدرت های جهانی و منطقه ای، میتوانند پول بگیرند و با استفاده از آن آدم به دور خود جمع کنند و تیم سازمان دهند، ولی به عنوان موجودیت های سیاسی و اجتماعی، بنی بشری را در آن جامعه، به عنوان یک موجودیت اجتماعی، نمایندگی نمی کنند. داشتن تک آدمها و هسته های ایزوله از سوخت و ساز سیاسی اجتماعی را، امروز نه فقط مجاهد و مهندی، بلکه همه دولت های منطقه از اسرائیل تا ترکیه و تا عربستان و این و آن هم، در ایران آدم دارند. لذا باید توجه کرد که منظور موجودیتی

است که با جامعه و سوخت و ساز سیاسی، طبقاتی و اجتماعی آن چفت است.

ختم کلام!

صف طولانی خودکشی کنندگان در اردوگاه مهتدی، شیپور رسوایی باند تبهکاری است، که در غیبت پول های واریز شده به حساب مهتدی، سه روز هم سر پا نمی ماند.

ریشه خودکشی های اردوگاه باند مهتدی تناقض هویت این جریان با داده های یک جامعه طبقاتی و مدرن امروز است، که یک قرن پیش هویت قومی را از صحنه پاک کرده است. جوانان پاکدلی که به دنبال یک زندگی با معیارهای بالا، آواره شده اند، ماتریال مناسبی برای باندی که سایه خود را هم به گلوله می بندد، نیستند. این جوانان در جامعه ای رشد کرده اند که مقاومت در مقابل زور و قلدری جزو گروه خون شان است. اینها در جامعه ای متولد شده اند که آثار مثبت انقلابات و جنبش های سیاسی مدرن یک قرن گذشته بر آگاهی و فرهنگ و توقعات و ارزشهای شان نمایان است. اینها از نسلی نیستند که حرفه ترور و قتل و تبهکاری سرنوشت شان باشد. خودکشی های این عزیزان، با صدای بلند به همه میگوید که ما جان دادیم ولی تن به گروهی مافیایی و سنگدل و تبهکار سیاسی ندادیم. صف بلند جان باختگان دست این گروه فاسد، با بانگ رسا ماهیت این پدیده محکوم به فنا را نشان همه ما میدهد.

افشای این باند بی مسئولیت و تبهکار وظیفه هر فرد شرافتمندی است که اسمی از اینها شنیده است. باید کاری کرد که جوانان بیشتری در تله اینها نیفتند و جان ندهند. باید تمام فضای پیرامون اینها فشاری بشود علیه اینهمه بی مسئولیتی در مقابل تبدیل عزیزان این مردم به جنازه هایی که پشت سر هم از مقر و اردوگاه اینها بیرون داده شده و زیر خاک سرد به گور سپرده میشوند!

به عنوان آخرین کلام پروژه عبدالله مهتدی برای ساختن یک جریان فالانژ و تبهکار، به عنوان بخشی از جنبش ناسیونالیست کرد شکست خورده است.

آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند آزادی به معنی

آزادی از سرکوب و احتناق سیاسی، آزادی از اجبار و

انتقاد اقتصادی، آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه

ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در شگوفایی خلاقیت های

بشری و آزادی در تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده برابری انسانها باشد برابری نه قطب به

معنی برابری در مقابل قانون بلکه برابری در برخورداری از

امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه، برابری در حرمت

و ارزش همه انسانها در پیشگاه جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان -

مصوب حزب حکمتیست

موج جدید دستگیریها، ادامه سیاست ارباب

جمهوری اسلامی

در چند روز گذشته جمهوری اسلامی بنا به اخبار، موج وسیعی از دستگیریها را در شهرهای بانه، سقز، مریوان و بوکان شروع کرده است. تا این لحظه تعداد بازداشت شدگان ۳۲ نفر اعلام شده است. بازداشت این افراد بنا به روایت سازمان حقوق بشری " هنگاو" همراه با ضرب و شتم و خشونت شدید بوده است.

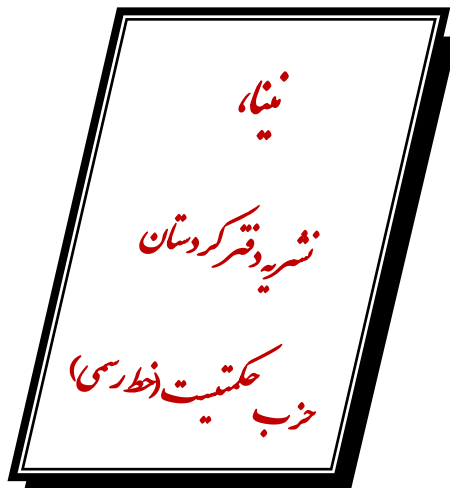
این اولین بار نیست که جمهوری اسلامی چنین تعرض افسارگسیخته ایی را علیه شهروندان در شهرهای مختلف کردستان سازمان می دهد.

تعرض این دوره اما نه از سر قدرت جمهوری اسلامی بلکه از سر ناتوانی، استیصال و بن بست سیاسی و اقتصادی اش در جواب به خواسته ها و توقعات جامعه خواهان آزادی و برابری است. استیصالی که نتیجه بن بست کامل رژیم هم در منطقه و هم در داخل ایران با آن مواجه شده است. در کردستانی که همراه و همسنگر با مردم در سطح سراسری به میدان آمده و خواهان یک زندگی انسانی و برابر است، سیاست ارباب و خفقان مدتهاست کارآیی خود را از دست داده است. جامعه ایی که با وصف تعرض حاکمیت، هربار جری تر و مصمم تر میداندار اعتراض و برافراشتن مطالبات معیشتی و انسانی اش می شود و جامعه ایی که در پی هر تعرضی قدرتمندتر و محکمتر پرچم آزادیخواهی و زندگی انسانی و بهتر را علم می کند، این تعرض جدید را نیز به شکست خواهد کشاند و جز استیصال و زمینگیر شدن بیشتر، نتیجه ایی برای حاکمیت باقی نخواهد داشت. سیاست ارباب و زهر چشم گرفتن حاکمیت مدتهاست بی خاصیت شده است. برای رژیم اسلامی در نبود جواب اقتصادی و سیاسی به مطالبات آزادیخواهانه و برابری طلبانه جامعه، تعرض پلیسی و ایجاد خفقان اما تنها گزینه و ابزار در دسترس است که آثم کارآیی خودش را از دست داده است. عمق بحران و بن بست نظام را این مسئله حادث کرده است.

دقت کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی) تعرض رژیم و دستگیری و بازداشت وسیع شهروندان در شهرهای مختلف کردستان را به شدت محکوم می کند. دفتر کردستان به همه آزادیخواهان و مردم مبارز فراخوان می دهد که در کنار خانواده دستگیرشدگان، با مبارزه و ایجاد اتحاد اولاً خواهان آزادی فوری دستگیر شدگان شوند و دوماً مانع دستگیریهای بیشتر شهروندان ند. دفتر کردستان همراه و همسنگر شما در تحمیل شکست دیگری به جمهوری اسلامی و سیاست اربابش است.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۴ نوامبر ۲۰۲۱



نینا

نشریه دفتر کردستان حزب
حکمتیست (خط رسمی)

www.hekmatist.com

سر دبیر: وریا نقشبندی

Verya.naksh@gmail.com

تلگرام حزب

[@HekmatistXateRasmi](https://t.me/HekmatistXateRasmi)

فیسبوک حزب

[Facebook.com/HekmatistX](https://www.facebook.com/HekmatistX)

راديو نينا

Radioneena.com

اینستاگرام راديو نينا

[Instagram.com/radioneena/](https://www.instagram.com/radioneena/)

تماس با حزب

دبیر خانه: هساره ابراهیمی

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دبیر دفتر کردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti1954@gmail.com

سایت آرشیو

آثار منصور حکمت

Hekma.public-archive.net